

چون واحدی مثبت باشد همه چیز مثبت خواهد بود و چون واحدی منفی باشد همه چیز منفی است و چون واحدی مثبت و منفی باشد این میان پدیده ی حرکت شکل خواهد گرفت،
میتوان گفت با وجود دو واحد مثبت و منفی، واحد سومی وجود دارد که حرکت در وجودیت او آغاز خواهد شد.

برای مثال: دو واحد لپه در دانه ی نباتات و واحد سوم جوانه ی دانه، با ایجاد شدن شرایط، دولپه انرژی دهنده ی جوانه بوده و جوانه را به حرکت در خواهد آورد و موجبات رشد و نمودان انجام خواهد شد و یا در تخم پرندگان دو واحد زرده و سفیده واحد سوم یعنی نطفه را تغذیه نموده تا آنگاه سرانجام این حرکت جوجه را به تولد رساند.

بدانیم به منظور دست یابی به هر امری بایست دو منبع تغذیه کننده ی خاص آن امر را شناسائی نموده و آنها را کنار هم واقع کرد و یا به اتحاد و همکاری با همدیگر در آورد تا آنگاه موجبات رشد آن خواسته فراهم شده و در نتیجه به آن خواسته دست پیدا نمود.

وقتی شما بخواهید چیزی بنویسید و یا طرحی را به نقش در آورید کاغذ و قلم بایست کنار هم قرار گیرند تا آنگاه نوشته و یا طرح هویدا شود، گفته شد که همه چیز بایست محرک

باشد و هیچ ساکنی وجود ندارد، پس دو معلوم با همدیگر همکاری نموده تا مجهول سوم را بیدار و فعال و محرک نمایند، در هر موضوعی بایست سه عامل مرتبط با هم را شناخت و آنگاه دانست کدام دو عامل معلوم و کدام یک عامل مجهول است سپس دو عامل معلوم را به همکاری و اتحاد در آورد تا آنگاه مجهول مورد رشد و پیشرفت واقع شده و سرانجام معلوم شود.

جسم و جان فرد دو عامل معلوم و مشخص هستند و روح یا خاصیت عامل مجهول است، برای دست یابی و شناخت روح بایست جسم و جان با هم به اتحاد و همکاری در آیند تا موجبات تغذیه ی روح فراهم شود و آرام آرام روح یا خاصیت از حالت پنهان به عیان درآید و این شناخت و شناسائی محقق شود.

ما بایستی بدانیم که در طول زندگی جسم و جان همکار یکدیگرند پس روح و یا خاصیتی در حال رشد است و چون به کمال رسد خود را کاملاً هویدا خواهد نمود، از همکاری زرده و سفیده تخم نطفه جوجه خواهد شد و این جوجه تثبیت شده است، یعنی نوع همکاری زرده و سفیده تاثیری در نوع جوجه ندارد چرا که نوع جوجه تثبیت شده در نطفه است،

زرده و سفیده خرج می شود تا نطفه ای معلوم و مشخص شده به جوجه مبدل شود، درحالی که برای افراد خاصیت تثبیت نشده است بلکه چگونگی های همکاری جسم و جان پرورش دهنده ی خاصیت است، هر فردی با برخورداری از جسم و جان در این عالم بدنبال دست یابی به صفتی است.

آنچه که برای شما مجهول است و شما آنرا میخواهید بایست دو مولفه ای که شما را به آن خواسته می رساند شناسائی نمائید و آنگاه با ایجاد همکاری بین این دو مولفه راه رسیدن به آن خواسته را هموار نمائید، وقتی شما گندم فراوان می خواهید بایست دو مولفه ی لازم را داشته باشید

۱- علم کشاورزی ۲- توان کشاورزی

توان کشاورزی مجموعه ایست از آب، زمین، ابزار، کود، سم... با چنین برخورداری شما می توانید به خواسته ی خود دست پیدا کنید.

این بدانید که مسیر زندگی ما خارج از این دو سؤال نیست
۱- چه می خواهیم و چگونه خود را به آن برسانیم؟

۲- خالق از ما چه می خواهد و چگونه به او جواب مثبت دهیم؟

با دقت بر روند زندگی خود میتوان دریافت که آیا برمدار سؤال اول در حال چرخشیم و یا سؤال دوم و یا آنکه روند زندگی ما پاسخگوئی به هردوی این سئوالات است، هر فردی بدنبال رسیدن به خواسته های خویش است، باید به این سؤال جوابی حقیقی داد که آنچه می خواهیم آنرا کجا و چگونه جستجو نمایم؟ آنگاه که دانستی چه می خواهی باید بدانی که کجا و چگونه بدنبال رسیدن به آن حرکت کنی.

مغز مرتباً در حال تفکر است و پی در پی انواعی از خواسته ها را به تصویر می کشاند، این معرفی نمودن خواسته توسط مغز برای آن است که فرد را در موقعیت انتخاب واقع نماید، وظیفه مغز ارائه دادن چیزهائست که شما بتوانید آنها را به عنوان خواسته شناسائی کنید، آنچه ارائه داده می شود شما صاحب اختیار هستید که از میان آنها انتخابی داشته باشید و یا اینکه تنها با آنها آشنا شوید، چنانچه مغز این تفکرات را ارائه نمیداد شما ساکن میشدید، ساکن شدن باعث تحولی به سمت نزول خواهد شد و چون فردی ساکن شود نزول او مرگ و بازگشت به عناصر سازنده ی جسم خواهد بود، آنگاه که جسم به مرگ در آید، مغز نیز نابود خواهد شد و مغز چنین چیزی را نمی خواهد، پس آنقدر تفکر

ارائه می دهد تا آنکه شما از این میان انتخابی داشته باشید
و چون انتخاب صورت پذیرد حرکت در جهت دست یابی
آغاز شده و فرد از حالت ساکن خارج خواهد شد.

مغز عضوی است که بایست اطلاعات را دریافت و آنگاه
پالایش و سپس بر اندام اجرای فرمان نماید.

هنگامی کودک پا به عرصه حیات می گذارد توسط پنج
حس چشائی، بینائی، بویائی، شنوائی و لامسه، اطلاعات وارد
به مغز شده و مغز آنها را پالایش و ذخیره سازی مینماید، مغز
بر اساس دریافت هاست که می تواند جوابگو باشد و چون
در زمینه ای دریافتی به آن داده نشده باشد نمی توان از آن
پاسخی دریافت نمود، حال بدانیم مغز اطلاعات را از چه
منابعی دریافت میکند تا آنها را پالایش، ذخیره و آنگاه
فرمان دهنده باشد ۱- حواس پنجگانه ۲- حافظه سلولی

۳- ذات ۴- مغز استخوان

آنچه که ما آنرا به عنوان تفکر میشناسیم برگرفته از پالایش
همین اطلاعات است که از طریق این چهار مورد وارد به
مغز شده اند ، اندام ماهوشمند هستند و میزان دانائی و
توانمندی خود را به مغز اعلام مینمایند و آنگاه مغز با

بررسی آنها تفکراتی را شکل می دهد و آنها را اعلام
مینماید که بتوانیم به آنها دست پیدا کنیم.

برای مثال شما واقع ساحل دریا شده اید و می بینید افرادی
در حال شنا کردن هستند، این بینائی تفکر شنا کردن را بدنبال
دارد و چون اندام دانش و توان شنا کردن را داشته باشند
مغز فرمان بر انجام شنا را بر اندام اعلام میدارد و چون اندام
دانش و توان شنا کردن را نداشته باشند مغز هرگز فرمان
انجام شنا را بر اندام نخواهد داد.

گاهی شما شنا کردن را میدانید و میخواهید خود را به آب
زنید ولی نیروئی جلودار شما می شود، چرا؟

این بدان دلیل است که عضوی در آن لحظه چنین توانی را
ندارد و چون این پیام را به مغز رساند، مغز جلوی شما را
خواهد گرفت، آنگاه که تمام اندام، دانش و توان شنا کردن
را داشته باشند مغز این تکرر را بر اندام دستور می نماید.

شما در جهت دست یابی به هر نوع خواسته ای بایست دانش
و توان مرتبط با آن خواسته را داشته باشید، هنگامی
خواسته ای عنوان می شود مغز داده ها را پالایش نموده و
چون ملزومات کامل باشد تفکر دسترسی را پایدار و چون
ملزومات ناقص باشد تفکر را زودگذر خواهد نمود.

به منظور درک وفهم بهتر بایستی عناوینی چون،فلسفه منطق، خرد، عقل، ذات، حافظه سلولی، مغز استخوان را بشناسیم تا آنگاه براساس این داشته ها به فهم ودرک مسائل دست پیدا کنیم، وبتوانیم به سئوالات پیرامون خود جوابی حقیقی تحصیل کنیم.